

## متن پیاده سازی شده

## بسم الله الرحمن الرحيم

## اشکالات استاد

عرض می کردیم در حاشیه نزاع بین اخباریین و اصولیین یکی از بحث های خیلی مهم در مورد صلاحیت ورود عقل در حوزه درک مناطات و مصالح و مفاسد است که از این طریق کشف احکام شرعی بشود. در جایی که حکم شرع معلوم نیست و عقل حضور پیدا می کند و درک مصلحت و مفسده می کند و از این طریق به وجوب و حرمت عقلی می رسیم و با استمداد از قانون ملازمه به وجوب و حرمت شرعی نائل می شویم. این بحث مفصل بیان شد. اخباری ها منکر بودند، حتی برخی از اصولی ها فرمودند: این حوزه حوزه ای نیست که عقل بتواند وارد شود. برخی از معاصران مثل آقای صدر فرمود نمی گوئیم عقل قادر نیست ولی احتیاجی به درک عقل نیست. شما هر جا بخواهید از عقل استفاده کنید، به نحو خاص یا عام از شرع حکم داریم. ما مفصل این بحث را در فقه و عقل بیان کرده ایم، ولی مطلب مفیدی که در کتاب فقه و عقل هم به آن نپرداخته ایم این است که حتی حضراتی که حضور عقل را در درک مناطات نپذیرفته اند یا مثل آقای صدر که گفته اند: به درک عقل احتیاجی نیست. به نظر ما اولاً: باید همه ی مسائل عقلانی را جمع کرد. و بعد ادعا شود که ما من درک عقلی الا فی جنبه نص فرعی و الا به این تخرصاتی که در بحث هایمان می کنیم فائده ندارد کار میدانی می خواهد.

دوما: مطلب دیگر این که وقتی صحبت از درک عقل می کنیم لازم نیست حتماً جایی را فرض کنیم که نص شرعی وجود نداشته باشد. اصلاً فرض کنیم هر واقعه ای گذشته و آینده نص شرعی دارد و سند و دلالت و جهت این نص ها هم درست باشد، منتهی وقتی عقل کنار نص قرار می گیرد به خصوص در مواردی که نص زبان ندارد، عقل زبان دارد چون عقل مناطش پیش ما است. این مطلب هم که گویند: عقل، بناء عقلاء و اجماع دلیل لیبی است و باید قدر متیقن گرفته شود این کلیتش غلط است. عقل دلیل لیبی است ولی هر دلیل لیبی که به قدر متیقنش اخذ نمی شود کما این که اجماع دلیل لیبی است ولی اگر اجماع معقد داشته باشد - یعنی روی یک جمله ای اجماع منعقد شده باشد - آن معقد اگر عموم یا اطلاقی داشته باشد حجت است. مثلاً اجماع داریم بر این که بیع غرر باطل است می توان به اطلاق و عمومش تمسک کرد چون معقد دارد؛ درک عقل هم همین طور است. درک عقل با این که زبان ندارد ولی چون مناطش نزد ما موجود است قابل تمسک است. در احکام عقلی گویند: استصحاب جاری نیست و علتش این است که مناطش نزد ما موجود است. ما قبول نداریم که از بناء عقلاء و سیره قدر متیقن گیری شود بلکه به نظر ما اگر سیره واکاوی یا پسینه کاوی یا پیشینه کاوی شود و منشأش پیدا شود قابل تمسک است. این مطلب خیلی جاها اثر دارد؛ بلکه اگر یک دلیل فی الجملة هست عقلاء یک چیزهایی گویند مثلاً ظهور حجت است ولی اگر عقلاء نسبت به ظهور گمان یا یقین یا اطمینان نوعی یا اطمینان شخصی یا اطمینان نوعی و شخصی پیدا کنند، باید قدر متیقن گیری کرد، ولی اگر بتوان ملاک را بدست آوریم جایش نیست.

خلاصه این کلام مرحوم صدر نیاز به کار میدانی دارد؛ یعنی باید درک عقل و بناء عقلاء را بدست آورد و هنجارهای مورد پذیرش دنیای امروز را بدست آورد و بعد ببینیم شرع در آن مورد وجود دارد یا نه و بعد اظهار نظر کرد. اخباری ها و اصولی هائی مثل مرحوم خوئی و مرحوم اصفهانی و ص فصول که با درک عقل در کشف احکام عقلی مخالفند، حضور عقل را پس از ثبوت احکام شرعی می پذیرند. به تعبیر ما برای سنجش اهم و مهم، اصلح و صالح، افسد و فاسد، مفسده و مصلحت از عقل حسابگر استفاده می کنند. بعنوان مثال یکی از افرادی که مخالف بود و می فرمود: عقل اگر هم مصلحت هم بفهمد، موانع احتمالی را نمی فهمد یا اگر مفسده را بفهمد، ممکن است موانع احتمالی را نفهمد مرحوم خوئی بودند، در حالی

که خود ایشان تصریح دارند که در تزامم احکام مکشوف شناخت مهم و اهم، لزوم تقدیم اهم بر مهم از عقل استفاده می کنند. به تعبیر ایشان الحاکم وحده بتقدیم الایم علی المهم هو العقل (محاضرات ج 3 ص 269 و 270). پس ایشان گویند: این ها دو وادی اند که انکار یکی انکار دیگری نیست و قبول یکی قبول دیگری نیست.

حال سوال این است که اگر کسی اجازه به عقل اجازه داد که در تزامم وارد شود. البته گاه هم بحث تزامم هم نیست چون در اسلام احکام حکومتی هم داریم و همه فقهاء قبول دارند و مبنای حکم حکومتی مصلحت است نه ضرورت، به همین خاطر احکام حکومتی احکام الهی ثانوی نیست که بر اساس اضطرار و حرج باشد، بلکه احکام غیر الهی اولی است. البته با یک نگاه کلانتر که بگوئیم این نهاد را شارع مشخص کرده است این هم الهی می شود البته با واسطه چون این مجعول من قبل الله. حال حاکم شرع بر اساس مصلحت تصمیم گیری می کند یا این مجمع تشخیص مصلحت نظام که حاکم مشخص می کند احکام حکومتی را بر اساس مصلحت تصمیم می گیرند، ولی از لحاظ جایگاه فقهی احکام حکومتی می شود و لذا از لحاظ فقهی این جایگاه دارد الان بحثی که است این است که در تزامم یا نگاه مصلحت وقتی که حاکم از طریق عقل تصمیم می گیرد، این در واقع راه دادن عقل در کشف حکم شرعی نیست؛ ما اول گفتیم این مربوط به کشف احکام شرعی نیست بلکه در سنجش احکام مکشوف است ولی این که مصلحت سنجی می کند برای این است که بگوید الان وظیفه شرعی تو این است. پس نتیجتاً باز راه دادن به عقل در کشف حکم شرعی دوم بعد از کشف حکم شرعی اول می باشد. یعنی باز کارائی استقلال برای عقل قائل شده ایم یعنی داریم از عقل در کشف حکم شرعی نهائی استفاده می کنیم؛ بعنوان مثال ولایت جائز فی نفسه حرام است حتی برخی گویند اگر کسی مرتکب هیچ حرامی در ولایت جائز نشود نفس قبول ولایت جائز حرام است، اما این حرمت شرعی که فرض این است که از نص بدست آمده است، در دو جا استثناء شده است: 1. در اکراه 2. در مصلحت اهم مثل اقامه معروف و امانه منکر بلکه گفته اند اگر مصلحت اهم باشد ورود در این وادی واجب است. حال مطلوبیت اقامه واجب دلیلش بر فرض نصوص است و فرض کنید عقل در کشف وجوب امر به معروف حق دخالت ندارد ولی اگر جائی دار الامر بین حرمت ولایت و وجوب امر به معروف، آقایان گویند: این جا تقدیم اهم بر مهم می شود. حال سؤال این است که حضور عقل در این جا حضور در کارائی استقلال نیست؟ یعنی شما به چه مناطی می گوئید: فلان شخص واجب است مثلاً در دستگاه جائز داخل شود؟ این مربوط به تقدیم اهم بر مهم است. در تشخیص اهم و مهم هم باز مربوط به عقل است. بعنوان مثال دو اتوبوس در یک جاده دو طرفه حرکت می کنند و در یک لحظه تصادفی پیش می آید در این جا اگر دو ماشین برخورد کنند تلفات زیادی به وجود می آید و اگر راننده مسیر خود را کج کند و به شخصی که کنار جاده ایستاده است بزند یک نفر تلف می شود ما در این جا اولاً و بالذات دو تا حرمت داریم ولی آقایان می فرمایند: راننده راهش را کج کند و به شخص کنار جاده بزند تا تلفات کمتر باشد یعنی حکم وجوبی را توسط عقل ثابت می کنند. حال در این جا این مشکل وجود دارد که آیه می فرماید: النفس بالنفس و فرقی نمی کند عالم باشد یا جاهل، این آیه را چه می کنید؟ ایشان جواب می دهد که این در قصاص است که در قصاص همه مساوی اند ولی اگر باب قصاص نباشد و باب اختیار باشد باید اهمیت را سنجید و ایشان این را به عقل استناد می دهد.

ما عرضمان این است که چه حضور عقل را در کشف احکام شرعی ابتداءً بپذیریم یا نپذیریم، چه بگوئیم عقل توانا نیست یا بگوئیم نیازی به درک عقل نیست ولی ناگزیر به پذیرش حضور عقل در سنجش ملاکات پس از کشف حکم شرعی هستیم کما این که مورد اعتراف ایشان می باشد حال سوال این است که اگر عقل ناقص است و موانع را نمی فهمد پس چرا این جا حضور پیدا می کند؟ البته در فقه و مصلحت یک توجیه برای این آقایان کرده ایم ولی در نهایت این سؤال فرا روی این حضرات هست. این هم که بگوئیم این حکم شرع آمده تا به عقل کمک کند قابل مناقشه است.

الحمد لله رب العالمین